

واعظی با استناد  
به ادله شهودی  
مطهری (ره) که  
عدالت را در سلسله  
احکام می‌داند، بیان  
می‌کند: «فقه امروز  
ما با بن‌بست‌ها و  
تضادهایی روبه‌رو  
است که منشأ آن،  
بی‌اعتنایی به اصل  
عدل است». این  
بی‌اعتنایی، مانع  
رشد فلسفه اجتماعی  
اسلام شد که فقه  
مبتنی بر فلسفه  
اجتماعی را تولید  
کند. در این نگاه  
نه تنها استنباط‌های  
فقهی، تمام قصه  
عدالت نیستند،  
بلکه مبنای درک  
آنان نیز باید عدالت  
باشد.

لایه فردی را نیز ناظر به خلیقات و باور انسان‌ها بدانیم که درونی هستند، این دو اساساً از یکدیگر جدا نیستند و بر هم کنش دارند. از نگاه اسلامی، تحقق عدالت در لایه اجتماع، رشد انسان و تحقق عدالت در لایه باطنی، مسیر سعادت را هموار می‌سازد.

## دو سطح تقریر عدالت در اندیشه علامه طباطبایی (ره)

واعظی در فصل دوم، به چرایی عدالت اجتماعی می‌پردازد. موافقان عدالت اجتماعی آن را فضیلتی اجتماعی (مرتبط با فضیلت فردی یا غیرمرتبط با آن/ حاکم بر سایر ارزش‌های اجتماعی یا در عرض سایر ارزش‌های اجتماعی) می‌دانند، درحالی‌که مخالفان، آن را نوعی استبداد و تحمیل بر فردیت انسان می‌دانند یا آن را امری بی‌معنا یا صرفاً یک لفاظی بی‌فایده تصور می‌کنند یا اینکه عرصه جامعه را عرصه‌ای تحت حاکمیت ارزش‌های اخلاقی نمی‌دانند.

وی در تفصیل آرای موافقان، چند دلیل را ذکر می‌کند که از جمله دو تقریر از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) است. برجستگی این بیان از آن جهت است که معمولاً یک بیان از نگاه علامه تشریح می‌شود. مرحوم علامه طباطبایی (ره) توجه به عدالت را ذیل تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره از منظر انسان نوعی بیان می‌کنند و آن را موضوع بحث تعارض می‌دانند؛ درحالی‌که برای انسان متعالی، عدالت به موضوع تعارض منحصر نیست. نویسنده تقریر از منظر انسان نوعی را یک تقریر نااخلاقی می‌داند، درحالی‌که تقریر دوم علامه از عدالت از منظر حسن عقلی و ملایمت با نفس را یک تقریر اخلاقی می‌داند. نگاه دوم همه افعال خارجی و باطنی انسان را موضوع بحث عدالت می‌داند که حتی در صورت عدم بروز تعارض، مسئله عدالت را باقی می‌داند.

کسانی که عدالت را معمولاً در موضوع تعارض بین دو انتخاب فهم می‌کنند، نگاهی مضیق به عدالت دارند. به نظر آنان، سؤال عدالت، سؤال از «کدام و چگونه» است، درحالی‌که سؤال از «چه چیزی» را نادیده می‌انگارند. این اشکال، باعث می‌شود که عدالت را در اصل انتخاب‌ها نبینند؛ حال آنکه همه افعال، کنش‌ها، انتخاب‌ها، تصمیمات و روابط متعلق بحث عدالت هستند؛ حتی اگر متعارض با چیزی نباشند. نکته دوم اینکه گاهی سطح تعارض را بالاتر می‌برند تا حدی که عدالت را هم عرض سایر ارزش‌ها فهم می‌کنند که امکان تعارض عدالت با سایر ارزش‌ها را متصور هستند، درحالی‌که عدالت، خود حل‌کننده و حکم بین ارزش‌هاست و با ارزش دیگری تعارض ندارد. عدالت در مقام مظهریت اسمائی، حکم است؛ در مقام معرفت و عقاید، حکم در فهم وجود و عالم است تا آن‌گونه که بایسته و درست است، شناخت محقق شود؛ در مقام خلیقات و اخلاق، حکم بین قوای نفسانی است تا حاکمیت عقل بر شهوت و